
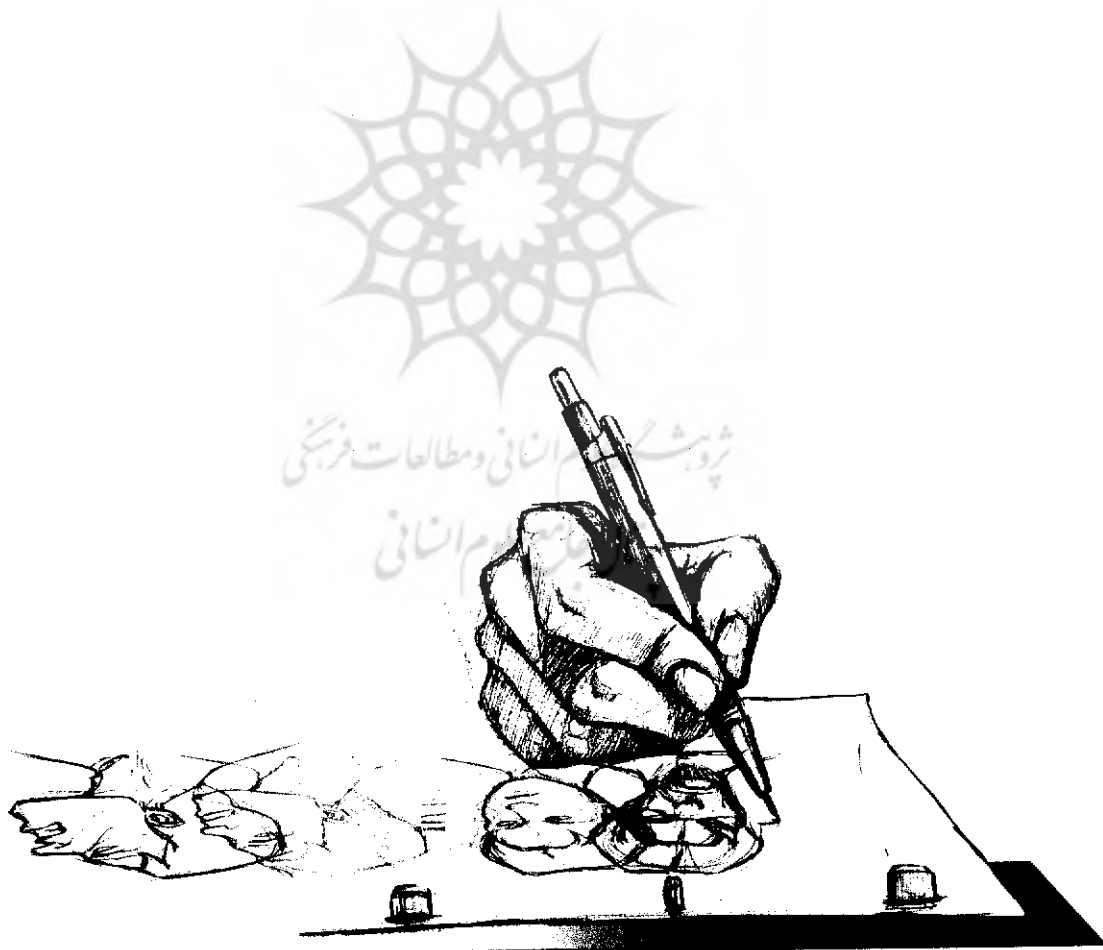


صهیونیسم و نمادپردازی در برنامه‌های کودکان

م. درخشان 



حس اعتماد به نفس به مخاطبان یهودی (که دقیقاً مفهوم سمبل «موش» را می‌فهمند) و هم چنین در دادن الگویی دغل و بدجنس به کودکان و نوجوانان بی‌گناه جهانیان تأثیر بسزایی دارند. همیشه در این فکر بوده‌ام که جواب کودکان معصومی را که می‌پرسند: «چرا برخلاف عالم واقع در این قبیل فیلم‌ها همیشه موش برنده می‌شود؟» چگونه بدهم و هیچ‌گاه پاسخی جز همین تحلیل به ذهنم نرسیده است.

مورد دیگر، شخصیت‌های کارتونی مطرود و گوشه‌گیری هستند که به دلیل زشت رویی توسط دیگران تحقیر می‌شوند ولی در نهایت این ناتوانی و زشتی با توانایی و زیبایی جایگزین می‌گردد. آن‌ها بر تمامی مشکلات غلبه می‌کنند و غبطه رقیبان را بر می‌انگیزند. انیمیشن *دامبو*، *فیلم پرنده* در زمره این گروه از آثار است. در این فیلم شاهدیم که مادر دامبو برخلاف سایر فیله‌ها که کلاهی زنگوله دار بر سر دارند، کلاه عرقچین مانند مخصوص یهودیان را بر سر دارد و به جرم دفاع از فرزندش در اسارت به سر می‌برد! و خود دامبو هم طی عملیاتی در سیرک پرچمی را که به پرچم رژیم اشغالگر قدس بی‌شبهت نیست به اهتزاز در می‌آورد.

کارتون *جوجه اردک زشت* هم که شخصیت گوشه‌گیر و آواره و زشت روی فیلم نامه تبدیل به قوی زیبایی می‌شود و در پایان فیلم به سمت خورشید می‌رود، از همین کلیشه پیروی می‌کند و نماد یهودی تنها و مطرود است که با رفتن به سمت سرزمین موعودش به سعادت رسیده است. «عبارت رفتن به سمت خورشید در تورات آمده و در بین یهودیان رایج است که منظور از

لابی (گروه فشار) صهیونیسم در هالیوود، در عرصه تولید فیلم‌های کودکان نیز تا کنون بسیار مؤثر و فعال عمل کرده است. امروز در سراسر دنیا «والت دیزنی» نامی آشناست و بیشتر کودکان شخصیت‌های کارتونی والت دیزنی را به خوبی می‌شناسند. بد نیست بدانیم اولین شخصیت مشهور آثار والت دیزنی: *میکي موس* نمادی از همان یهودی سرگردان و بی‌کس است که مدام از سوی رقیبان قوی‌تر تهدید می‌شود و او صرفاً با اتکا به زیرکی و چالاکی خویش، بر تمامی دشمنان فایق می‌آید. امروز هم تداوم این شخصیت کارتونی را در انیمیشن *تام و جری* می‌توان مشاهده کرد که موشی بدجنس و فریب‌کار با تکیه بر شیطنت‌ها و ناجوانمردی‌هایش به طرز اعجاب‌آوری همیشه بر گربه‌ای نادان و احمق پیروز می‌شود. این قبیل آثار در دادن

علاءالدین و علی بابا هم خبری نیست. در کارتون **لوک خوش شانس** گانگستری سفید پوست که نماد کلانتر و قانون اومانستی آمریکایی است و همیشه ورد زبانش تنهایی و غریبی و آوارگی خودش می باشد، با چهره و اخلاقی نیکو (که با وجود اسب بذله گویش «سالی» و سگ خنده رویش «بوشویک» جذابیت دوچندانی می یابد) همیشه در جست و جوی مجرمان و تبهکاران است و هیچگاه با شکست رو به رو نمی شود. در بعضی از قسمت های آن شاهدیم که لوک متمدن و مهربان فرشته نجات سرخ بوستان ساده لوح و مردمی از فرقه های مذهبی خرافی می باشد و اگر نبود لوک، جنگ قبیله ای و ظلم تبهکاری همه جا را فرا می گرفت. بالاخره برای ما هنوز جای این سوال باقی است که خانه لوک کجاست؟ و چرا همیشه در پایان غرورانگیز پیروزی هایش در غروبی زیبا به سمت خورشید (نماد سرزمین موعود در کتاب مقدس) می رود! بالاخره فسادها و جرم های فراوان و رو به رشد موجود در غرب را بینیم یا حرف کارگردان «لوک» را گوش بدهیم. در بسیاری از فیلم ها و کارتون های پلیسی هم جای این سوال باقی است.

در کارتون **گالیور** هم می بینیم سفیدپوست بزرگی با سمبل ها و مدل های مو و لباس نژاد انگلیسی - آمریکایی به جزیره آدم کوچولوها (جهان شرقی) می رود و این کوچولوهای بی دفاع بر قدرت مادی و مغز پرجولان گالیور تکیه کرده و دشمنان خود را شکست می دهند و بدون حضور گالیور شکست آن ها قطعی است. در فیلم **راینسون کروزوئه** هم شاهدیم

آن بازگشت به سرزمین موعود است.» کارتون های بسیار هم مروج زندگی و اخلاق غربی هستند و سعی دارند خصوصا شرقی را شیفته و هضم شده در روش های غربی نشان دهند و با این الگودهی مخاطبان را به سمت ارزش های دنیوی یهودی - آمریکایی بکشانند؛ مثلا در سری جدید کارتون **سندباد (افسانه هفت دریا)** شاهد آن هستیم که فضای شرقی مجموعه های پیشین، مبدل به فضایی خشونت بار و پُر زد و خورد شده است. مثلا در صحنه ای که سندباد از پشت سکان کشتی کنار می رود، با هفتاد ضربه شمشیر و خون ریزی بسیار، کنترل کشتی را به دست می گیرد. شدت خشونت در این فیلم آنچنان زیاد است که حتی دریا با خون افراد سرخ می شود و مثل بسیاری از فیلم های جدید غربی لشگری از شیطانک ها و دیوها با سندباد و نامزد خشن و مبارز طلب او «مارینا» دوست وفادارش «کیل» می جنگند. حتی دیالوگ ها هم خشونت بار است. جالب است که نویسنده این فیلم «جان لوگان» در کارنامه خود اثری پر برخورد چون **گلادیاتور** را دارد. در این محصول والت دیزنی هم «میشل افایفر» یهودی به جای «اریس» خدای جنگ صحبت می کند. در این فیلم سندباد برخلاف گذشته ظاهری کاملاً غربی و بی هویت به خود گرفته که در نقش یک دزد دریایی قهار باید از هفت دریا عبور کند، کتاب صلح را از خدای جنگ (اریس) بدزدد تا شهر و شاهزاده را از خطر نابودی نجات دهد. جریان در شهر «سیراکیوس» که شاهزاده عادل به نام «پروتوس» در آنجا حکومت می کند، اتفاق می افتد. در این فیلم از

«پرنس مصر» که روایت‌گر زندگی حضرت موسی علیه السلام است، «وال کیلمر» به جای موسی علیه السلام، «میشل افایفر» به جای همسر و «ساندرا بولاک» به جای خواهر او صحبت می‌کنند. هم‌چنین در تیتراژ پایانی این انیمیشن پر هزینه اسامی مشهور دیگری (از بازیگران یهود هالیوود) می‌توان دید که صدای آن‌ها برای بسیاری از تماشاگران غربی خاطره انگیز و آشناست.

علاوه بر انیمیشن، در عرصه فیلم کودک نیز هالیوود از تعدی صهیونیست‌ها مصون نمانده و کلیشه‌های خاصی در قالب فیلم کودکان، طی چند دهه اخیر مدام تکرار شده‌اند. مثلاً کلیشه کودک محروم مانده از میراث اجدادی یا جدا افتاده از آغوش گرم مادر که هر یک به نوعی تداعی گریه‌ی یهودی مظلوم و به دور مانده از سرزمین مادری خویش‌اند در این قبیل داستان‌ها از پیام‌هایی که در کتب مقدس یهودیان آمده است و مخاطب یهودی و بسیاری از غیر یهودیان به راحتی می‌فهمند که منظور از آن چیست، استفاده می‌شود. یهودیان اسرائیل را مادر قوم خویش می‌دانند و این که شهر یا منطقه ای به انسان تشبیه شود، در جای جای تورات آمده است. **داستان سیندرلا** مثال خوبی برای این کلیشه نخ نما و تکراری است.

داستان حاج زنبور غسل هم به کودک یهودی می‌فهماند که باید به دنبال مادر زیبا و نورانی خویش باشی و همه غیر یهودیان موجوداتی مخوف، بدجنس و حتی بدبو هستند که می‌خواهند او را از بین ببرند. این داستان به بچه‌های غیر یهودی هم این پیام را القا می‌کند

سفیدپوستی انگلیسی تبار که کشتی اش شکسته و در جزیره ای تنها مانده است با سیاه پوستانی بی تمدن و وحشی و آدم خوار روبه‌رو می‌شود که یکدیگر را قربانی کرده و می‌خورند؛ اما رابینسون پرعاطفه و دل‌نازک یکی از این بی تمدن‌ها را به نام «جمعه» از دست قبیله آدم خوار و سبک مغزش نجات می‌دهد و جمعه در اثر همنشینی با این یار مهربان «باسواد» می‌شود و به سمت تمدن و پیشرفت حرکت می‌کند. به تدریج تمام آن مردم عقب مانده به شیوه‌های زندگی و معاشرت رابینسون ایمان آورده و آن قهرمان بزرگ را به عنوان رهبر و منجی عزیز خود می‌پذیرند و به سبک او زندگی می‌کنند. آیا غلوآمیزتر از این هم می‌شد تمدن غرب را به عنوان تنها سرور و راهبر جهانیان توسعه نیافته و به اصطلاح غربی‌ها «جهان سومی»، معرفی کرد یا نه؟

نگره صهیونیستی حاکم بر آثار والت دیزنی، بعضاً به تولید انیمیشن‌ها و فیلم‌های تاریخی در خصوص زندگی انبیای الهی منجر شده که سه کارتون: **کشتی نوح**، **زندگی حضرت موسی** و **زندگی حضرت یوسف** علیهم السلام از آن جمله‌اند. در تمامی این آثار، براساس قصص تورات، روایات تحریف شده‌ای از زندگی انبیای اولی‌العزم ارایه شده است که شأن و منزلت و عصمت این بزرگ مردان را در ذهن مخاطب پایین می‌آورد و رواج سکولاریسم (جدایی دین و دنیا) و مادی‌گرایی را تسریع می‌کند. جالب توجه آن که در برخی از این آثار، شخصیت‌های اصلی انیمیشن با صدای مشهورترین ستارگان یهودی سینما سخن می‌گویند» مثلاً در انیمیشن

که دیگران دشمنان و موانع رسیدن او به هدفش هستند و در مجموع حس اعتماد به دیگران را در کودک از بین می‌برد.

کلیشه کودک شیطانی که با زیرکی بر دشمنانی که قصد تجاوز به خانه و کاشانه او را دارند، فایق می‌آید و آن‌ها را به سختی مجازات می‌کند هم شبیه مورد قبلی است. مجموعه طنز تنها در خانه براساس همین کلیشه پدید آمده و با نگاهی ساده به مضامین آن، ردپای چهار جنگ اعراب و اسرائیلی و شکست اعراب در هر چهار جنگ را می‌توان دید.

برخی از آثار انیمیشن نیز محملی برای پیام‌های سیاسی هستند. مثلاً در کارتون شیرشاه ردپای نزاع دو ابر قدرت طی سال‌های جنگ سرد و آشتی مجدد نسل‌های آتی بعد از فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی سابق به وضوح مشهود است. توضیح این که شیر نماد سلطه جهانی یهود است و در تورات آمده است: «و بقیه یعقوب، در میان امتهای و قوم‌های بسیار مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر درنده در میان گله‌های گوسفند خواهند بود که هنگام عبور پایمال می‌کند و می‌درد و کسی نمی‌تواند مانع او شود. قوم اسرائیل در برابر دشمنانش خواهد ایستاد و آن‌ها را نابود خواهد کرد.»



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی